

در این شماره:

کمیونست‌ها باید کمیونست باشند!

معرفی کتاب «نقد جهان اوجالان»

افشای بزرگترین دروغ‌هایی که علیه کمیونسم ساخته شده است

آتش • شماره ۷۴ • دی ۱۳۹۶

email: atash1917@gmail.com

سیاست «کی بود کی بود؟»

و قضیه مرتجعینی که اپوزیسیون می‌شوند!

شدن و استفاده از موج ناراضی‌گری در میان بخش‌های دیگری از جامعه بود و روش و راه‌کارش تفاوتی با احمدی نژاد نداشت. اگر دار و دسته احمدی نژاد «پوپولیسم» شان را بر ناراضی‌گری توده‌های مردم از وضعیت معیشت و ننداری استوار کردند، آماج «پوپولیسم» روحانی و همراهانش، قشرهای دیگری از مردم بود. روحانی همین نقش را روز ۲۸ آذر در «اجلاس ملی گزارش اجرای حقوق شهروندی» بازی کرد. او با حرارت از مراکز بودجه بگیر و «حساب پس نده» (یعنی، از بیت رهبری و سازمان‌های تبلیغات اسلامی‌اش تا نیروهای نظامی و امنیتی و حوزه‌های علمیه) انتقاد کرد و «شفافیت» در هزینه‌های‌شان را طلب کرد؛ علیه دخالت در زندگی خصوصی مردم توسط نیروهای حراست سخن گفت. گویی دارد از بیرون از نظام سخن می‌گوید و گویی این خودش نبود که در فاصله کمی از این اجلاس بودجه پیشنهادی کابینه‌اش را به مجلس داد که در آن سهم موسسات مذهبی، شش برابر بودجه اختصاص داده شده برای فعالیت‌های عمرانی است! حقه بازی این اسلام‌گرایان حد و حصری ندارد. روحانی در همین اجلاس در اظهاریه‌ای کم‌نظیر اعلام کرد: «ملت ما از انقلاب مشروطه به این سو گفت که من نمی‌خواهم رعیت باشم و یک آقای هم آن بالا به نام شاه باشد که فرمانروایی کند و من هم مجری فرمان او باشم. همه انقلاب و تلاش برای این بود که مردم بگویند ما رعیت نیستیم، ما شهروندیم، شاه نمی‌خواهیم بلکه قانون می‌خواهیم. هر کس در این کشور هر مسئولیتی دارد، بالاتر از قانون نیست و وظیفه‌ای مهم تر از اجرای قانون ندارد.» (روزنامه قانون - چهارشنبه ۲۹ آذر ۹۶). در این اظهاریه روحانی آشکارا شخص خامنه‌ای را آماج قرار داده است. همان‌طور که حملات پی در پی احمدی نژاد علیه «قاضی القضاة» (املی لاریجانی رئیس قوه قضائیه) به‌طور غیرمستقیم متوجه «رهبر» است که شخصاً رئیس این قوه را انتصاب می‌کند. یک نفرت عمومی از خامنه‌ای در میان مردم وجود دارد و هر دو سخنگوی دو جناح جنایت‌کار جمهوری اسلامی به روی این بازی می‌کنند و به‌نوعی «اعلام برائت» می‌کنند و «اپوزیسیون»‌اش می‌شوند. توده‌های مردم، از قشرهای مختلف، تا زمانی که به آگاهی علمی و همه‌جانبه از کارکرد و سوخت و ساز این نظام دست پیدا نکنند، تا زمانی که یاد بگیرند پشت ادعاهای حاکمین را بخوانند و عمیقاً منافع درگیر در این ادعاها را درک کنند، گرایش به این دارند که علت رنج‌ها و بی‌حقوقی‌ها را در افراد جستجو کنند و نه در کلیت نظام. سردمداران نظام جمهوری اسلامی به‌ویژه در وضعیت بحرانی کنونی، روی همین گرایش بازی می‌کنند. در واقع آن‌ها فکر می‌کنند اگر کروی و موسوی که از مهره‌های دست اول رژیم در جنایت و پستی بودند توانستند نقش رهبر اعتراضات مردم را بازی کنند، روحانی و احمدی نژاد چه چیزی از آن‌ها کم‌تر دارند؟!

در حالی که قشرهای مختلف مردم از کارگران تا مالباختگان بانک‌ها و موسسات اعتباری ورشکسته گسترش می‌یابد، بیکاری به‌طور تصاعدی افزایش می‌یابد (بنا به اعتراف وزیر کشور در برخی استان‌های کشور به ۶۰ درصد می‌رسد)، کارگاه‌های تولیدی یک به یک بسته می‌شوند و تورم

در میان جناح‌های مختلف و باندهای فاسد درون هیئت حاکمه جمهوری اسلامی رقابت جدیدی بر سر ایفای نقش «اپوزیسیون» علیه نظام خودشان در گرفته است. به ظاهر وضع مضحکی است. اما درواقع مصداق «فرار موش‌ها از کشتی شکسته» است. فساد و انحطاط، ورشکستگی سیاسی و ایدئولوژیک و اقتصادی نظام جمهوری اسلامی مانند روز بر همگان روشن است. اما بنیان نظام و سران رژیم بیشتر و عمیق‌تر از هر کس به این امر آگاهند و اقدامات‌شان برای حفظ تعادل خود، هر چه بیشتر به اقداماتی از سر استیصال تبدیل شده است. احمدی نژاد با به چالش کشیدن قوه قضائیه می‌خواهد نقش «رهبر اپوزیسیون» را بازی کند. او قوه قضائیه را آماج قرار داده زیرا می‌داند که سران آن در میان اکثریت مردم منفورند و به‌عنوان سردمدار و مرکز اعمال خشونت و بی‌رحمی علیه مردم، سرکوب کننده هر شکل از اعتراض و خفه کننده آزادی بیان و هر شکلی از حق خواهی و یک اختلاس‌گر بزرگ شناخته می‌شود. می‌داند که قوه قضائیه سپر دفاعی مافیای نظامی و مالی و آشیانه امن دزدان تریلیون تومانی است. همان‌گونه که برای باند خود احمدی نژاد بود.

گفتمانی که احمدی نژاد و باند او در پیش گرفته‌اند صرفاً و فقط واکنش به فاش شدن پرونده‌های فساد و اختلاس‌های حیرت‌انگیز او و دار و دسته‌اش نیست. هرچند این نیز هست اما این جنبه در پرتو جنبه اصلی مساله، اهمیت پیدا می‌کند. در واقع، سیاست «کی بود کی بود» یک سیاست به‌اصطلاح «راهبردی» با اهداف سیاسی بلند مدت است که جریان احمدی نژاد آن را آخرین شانس یا آخرین تیرترکش برای نجات جمهوری اسلامی یا بخش‌ها و تکه‌هایی از آن می‌داند. افشاگری قوه قضائیه از دزدی و فساد باند احمدی نژاد برای مبارزه با فساد (که همه‌شان تا خرخره در آن فرو رفته‌اند) نیست. بلکه پرونده سازی برای برخی سران حکومت است که امروز باید برای حفظ کلیت نظام، سرشان قطع شود. احمدی نژاد و همپالگی‌هایش این را می‌دانند. مسلماً هیچ یک از باندها و سران حکومت نمی‌خواهند در پای محرابی که برای حفظ جمهوری اسلامی ساخته شده، قربانی شوند.

بسیاری از «نظریه پردازان» جناح روحانی در طول انتخابات ریاست جمهوری علیه «پوپولیسم» احمدی نژاد هشدار می‌دادند و منظورشان از «پوپولیسم» استفاده حقه‌بازانه وی از ناراضی‌گری مردم و سوار شدن بر موج این ناراضی‌گری بود. اما این فقط سیاست و روش احمدی نژاد نبود. تاریخاً دولت‌مردان جمهوری اسلامی از بنیان‌گذار مرتجع‌اش خمینی گرفته تا به کنون، این سیاست را پیشه کرده‌اند. شاید غلظت «پوپولیسم احمدی نژاد» بیش از بقیه بود اما وقتی روحانی پشت بلندگوهای کارزار انتخاباتی‌اش فریاد می‌کشید، «در این ۳۸ سال غیر از دستگیری و اعدام چه کرده‌اید» هدفش علاوه بر جمع کردن رای، سوار

افسارگسیخته بازمی‌گردد، آدم‌کشی‌ها و جنایت‌های سپاه قدس و قاسم سلیمانی در سوریه و عراق و رژه‌های نظامی سپاه پاسداران و ارتش در مقابل خامنه‌ای، حتا برای پایه‌های رژیم قوت قلبی محسوب نمی‌شود. ژست‌های «ناراضیتی» خامنه‌ای از اوضاع، نه تنها از کراهت او نمی‌کاهد بلکه مردم را عصبانی‌تر می‌کند. از حصر بیرون آوردن رهبران جنبش سبز (کروبی، موسوی و رهنورد) دست جناح «اصلاح طلب» حکومتی را خالی از «مطالبات» خواهد کرد و دیگر نمی‌دانند با چه سرابی توده‌های مردم را در مجاری سیاست‌های ارتجاعی خود جهت دهند. تخاصم میان توده‌های مردم و این رژیم سر تا پا فاسد و مستبد به جایی رسیده است که ادعای «اصلاحات از درون» تبدیل به شوخی تلخی شده است.

احمدی‌نژاد و حتا روحانی، سخت تلاش می‌کنند، خود را «خارج از گود» جا بزند تا بتوانند نقش «ناراضی» و «اپوزیسیون» را بازی کنند. گنجانیدن احمدی‌نژاد در شورای تشخیص مصلحت نظام توسط خامنه‌ای تلاشی بود برای خنثی کردن این نقش. اما وی وقتی به آن نهاده و کماکان این نقش را بازی می‌کند. حرکات احمدی‌نژاد می‌تواند تعادل شکننده این رژیم را برهم بزند. خویشتن‌داری جناح‌های دیگر (مشخصا خانواده لاریجانی و رئیس قوه قضاییه و «رهبر») در مقابل او می‌تواند به علت اسناد و مدارکی باشد که او از فساد غیرقابل تصور اینان در دست دارد. اما مهم‌ترین جنبه این «خویشتن‌داری» آن است که تعادل شکننده جمهوری اسلامی می‌تواند به سرعت برهم بخورد و نزاع‌های درون هیئت حاکمه بر بستر نفرت و انزجار توده‌های مردم، به ویژه قشرهای تحتانی جامعه که در انتخابات ریاست جمهوری ۹۶ نظاره گر بودند، روندهایی به جریان بیفتد که غیرقابل کنترل باشد و حتا سال ۸۸ در مقابل آن رنگ ببازد. اجبار کابینه روحانی در وارد کردن «شوک اقتصادی» برای بیرون آوردن اقتصاد از رکود، حذف بیش از ۲۰ میلیون نفر از دریافت یارانه، افزایش بهای حامل‌های انرژی که در طرح بودجه سال ۹۷ پیشنهاد شده است، اعلام ورشکستگی سازمان تأمین اجتماعی و بی‌بهره شدن بخش‌های بزرگی از مردم از بیمه‌های درمانی، همراه با فساد و ثروت‌های افسانه‌ای حکومتی‌ها و اعوان و انصارشان، ورشکستگی موسسه‌های اعتباری و بالاکشیدن میلیاردها تومان سپرده‌ها و ... همه این‌ها عمیق‌تر از پیش، رژیم را در میان اکثریت اهالی منفور کرده است.

سران رژیم و مشاورین فکری و «دلسوزان» اش هشدار می‌دهند بی‌اعتمادی شدید مردم به دولت (که در جریان کمک‌رسانی به زلزله کرمانشاه به‌طور برجسته‌ای تبارز یافت و تبدیل به یک مشغله بزرگ برای هیئت حاکمه و اتاق‌های فکرش شد) می‌تواند مقدمه شورش‌های اجتماعی باشد. دبیر شورای عالی امنیت دولت روحانی (شمخانی) در آخرین روزهای آذرماه در نشست در «مجمع فرهنگی شهید بهشتی قوه قضائیه» گفت: «مهم‌ترین تهدید امروز کشور کاهش اعتماد مردم به کارآمدی نظام است». در این وضعیت احمدی‌نژاد و باندها امیدوارند بخش مهمی از هیئت حاکمه را حول خود متحد کرده و با فرار به جلو و ادعای بازگشت به شعارهای اولیه «انقلاب اسلامی» بر موج ناراضیتی مردم سوار شوند و به طریقی نظام‌شان یا

بخش‌های مهمی از آن را از سقوط و فروپاشی نجات دهند. اما حرکات احمدی‌نژاد، و در شکلی دیگر اظهارات روحانی، انسان را به یاد مقامات امنیتی و آدم‌کشان درجه اول رژیم‌های اروپای شرقی می‌اندازد. در آخرین سال دهه هشتاد میلادی، در هنگامه فروپاشی رژیم‌های اروپای شرقی، بخش‌هایی از هیئت حاکمه این کشورها در دقیقه نود برای فرار از مهلکه و نجات «کل سیستم» خود به «ناراضیان» و «اپوزیسیون» رژیمی که خودشان از ستون‌هایش بودند، تبدیل شدند. به‌طور مثال در کشور رومانی کسانی از درون همان رژیم، «رهبر» خود (چائوشسکو) و همسرش را طناب پیچ کرده و بیخ دیوار به گلوله بستند. آن‌ها با سوار شدن بر موج توهّم توده‌های ناراضی از ستم‌های رژیم چائوشسکو، رژیم دیگری که نماینده همان روابط اجتماعی ارتجاعی بود اما عنوان «نجات ملی» بر خود گذاشته بود را تشکیل دادند. این تجربه‌های تاریخی در خور توجه‌اند.

فشارهای درونی و نفرت توده‌های مردم از رژیم و نظام جمهوری اسلامی مصادف شده است با اوج گیری فشار امپریالیست‌های غربی به ویژه، رژیم ترامپ/پنس بر آن. روی کار آمدن رژیم فاشیستی ترامپ/پنس در آمریکا و رویکرد آنان به مسائل جهانی و خاورمیانه، معادلات قدرت را در این منطقه به هم ریخته است و فشار مضاعفی بر جمهوری اسلامی وارد می‌کند. جمهوری اسلامی در گردابی عمیق به سر می‌برد و از هر سو زیر حمله است. هیئت حاکمه و اتاق‌های فکرش این وضعیت را تحلیل کرده، تخمین زده و انفجاری بودن اوضاع را درک می‌کنند و سعی می‌کنند برایش «راه چاره» بیابند. تحرکات نیروهای طبقاتی گوناگون و مهم‌تر از همه در اوضاع کنونی تحرکات درون جناح‌های مختلف جمهوری اسلامی را باید در این بستر دید. احمدی‌نژاد در افشاگری‌هایش از قوه قضائیه و رئیس‌اش، می‌گوید «مهم‌تر از همه این است که مردم شما را نمی‌خواهند». بخشی از توده‌های مردم دقیقا تحت نفوذ توهمات که همین نظام تولید کرده و اشاعه می‌دهد، طرفدار احمدی‌نژاد شده‌اند و استدلال‌شان اینست که «تنها کسی است که جرات می‌کند و جلوی "رهبر" می‌ایستد». بخش مهمی از توده‌های خشمگین از وضع موجود، همیشه به دنبال یک «منجی» درون نظام حاکم می‌گردند تا بلندگوی اعتراض و ناراضیتی آنان شود. همان گونه که در سال ۸۸ موسوی و کروبی را به‌عنوان رهبر اعتراضات خود به رسمیت شناختند. این فریب‌کاری و توهّم سازی، خطر بزرگی است که مقاومت و اعتراضات مردم که امروز در عرصه‌های مختلف گسترش یافته را تهدید می‌کند. این‌که این فریب‌کاری‌ها فراگیر شود و یک‌بار دیگر مردم ما را به زیر اسارت سیاست و راه‌کارهای مرتجعین بکشاند و یا خیر به کار ما کمونیست‌های انقلابی مربوط است. این‌که خواهیم توانست بخشی از توده‌های مردم را به این خطر آگاه کرده و آنان را در یک مقاومت مردمی و آگاهانه علیه کلیت نظام سازمان دهیم و بر بستر چنین مقاومتی، شمار مهمی از آنان را تبدیل به کمونیست‌های انقلابی و سازمان برای پیشبرد مبارزه درازمدت‌تر کنیم یا خیر، تأثیر تعیین‌کننده بر جهت اوضاع کنونی خواهد گذاشت. ■ «آتش»

شما را به همکاری دعوت می‌کنیم:

با تهیه گزارش و مصاحبه، فرستادن تجارب مستقیم و حکایت رنج‌ها، با اظهار نظر نقادانه و پیشنهاد، با ارسال طرح و عکس و آثار هنری نگارشی. به پخش «آتش» به وسیع‌ترین شکل ممکن و به شیوه‌های

مناسب کمک کنید.

email: atash1917@gmail.com

weblog: n-atah.blospot.com

کمونیس‌ها باید کمونیس‌ت باشند!

نامه‌ارسالی یکی از خوانندگان نشریه آتش درباره سخنرانی سانسارا تیلور

سانسارا تیلور (Sunsara Taylor) از فعالین حزب کمونیس‌ت انقلابی آمریکا (RCP) است که در جنبش توده‌ای ضد رژیم فاشیستی ترامپ/پنس (Refuse Fascism) هم فعالیت می‌کند و به‌عنوان یکی از سخنگویان این جنبش هم شناخته شده است. صفحه فیس‌بوک آر.سی.پی در تاریخ ۱۵ سپتامبر ۲۰۱۷ فیلمی از او به اشتراک گذاشت که حاوی درس‌های مهمی درباره نحوه عمل‌کرد و خط سیاسی کمونیس‌ت‌ها در این جنبش‌ها بود. مطمئناً نمی‌توان تمامی ابعاد و جزئیات عمل‌کرد و خط کمونیس‌ت‌ها در این جنبش‌ها را از روی یک فیلم چند دقیقه‌ای استخراج کرد. مبارزه در یک کارزار توده‌ای وسیع، ابعاد مختلفی دارد که باید براساس سنتز نوین کمونیس‌م و از روی آثار و بحث‌های باب آواکیان آن‌ها را بیرون کشید و جمع‌بندی کرد. اما این فیلم کوتاه چند نکته داشت که اصول عام آن می‌تواند به‌عنوان نمونه و الگوی کار برای کمونیس‌ت‌ها در سایر نقاط جهان و سایر جنبش‌ها هم باشد. به اعتقاد من هر کمونیس‌تی (و معتقدم سنتز نوین کمونیس‌م امروزه خط تمایز میان مارکسیسم و رویزیونیسم است) باید از خودش بپرسد در فعالیت تبلیغی و ترویجی‌اش در مبارزات توده‌ای و جنبش‌ها و تشکل‌های توده‌ای که فعالیت می‌کند، در سخنرانی‌ها و نشریات و پالتاک‌ها و آکسیون‌های این جنبش‌ها و تشکل‌ها، خودش و سایر کمونیس‌ت‌های فعال در آن، چقدر براساس این خط پیش رفته‌اند؟ چقدر سنتز نوین کمونیس‌م، موجودیت حزب کمونیس‌ت، برنامه و اهداف و استراتژی یک حزب کمونیس‌ت در این جنبش‌ها و مبارزات طرح شده و در اختیار مردم قرار می‌گیرد؟ این یکی از مهم‌ترین شاخص‌هایی است که تفاوت استراتژی کمونیس‌تی در مبارزات توده‌ای را از خط و مشی و استراتژی بورژوا دمکراتیک جدا می‌کند. سانسارا در این فیلم می‌گوید:

«ما اینجا خارج از محوطه ممنوعه پلیس، جمع شده‌ایم تا درباره تحریف مفهوم «آزادی بیان» و میراث حقیقی «آزادی بیان» صحبت کنیم. در زمانی که مسئولان دانشگاه یو.سی.ال تصمیم گرفته‌اند برای یک فاشیست، فرش قرمز بپهن کنند و دعوت کرده‌اند تا به این جا بیاید و درباره برتری پنداری نژاد سفید و بیگانه هراسی صحبت کند... الان زمانی است که بیش از هر زمان دیگری به جدال و مباحثه واقعی نیاز داریم. به صحبت کردن واقعی و گفتگوی واقعی نیاز داریم. نه صحبت درباره برتری پنداری نژاد سفید و این که آیا مشروعیت دارد یا نه، و نه صحبت درباره فاشیسم بلکه درباره زهرابه‌ای که از کاخ سفید بیرون می‌آید و مردم را مورد آسیب قرار می‌دهد. ما باید راه را برای گفتمان واقعی در این باره باز کنیم که چطور شد دچار چنین وضعیتی شدیم. در زمانی که برتری پنداری نژاد سفید و فاشیسم با دندان‌های تیز کرده باز می‌گردند در این باره صحبت کنیم که چه نوع سیستمی این چیزها را می‌پروراند و چه نوع دنیایی امکان‌پذیر است؟ خوب با در نظر گرفتن این‌ها، به‌عنوان نماینده سایت (Revcom.us) و نویسنده روزنامه انقلاب، من خبر بسیار مهمی برای اعلام دارم. باب آواکیان رادیکال‌ترین انقلابی زنده، رهبر حزب کمونیس‌ت انقلابی آمریکا، نویسنده «قانون اساسی برای جمهوری نوین سوسیالیستی در شمال آمریکا»، دانشجوی سابق دانشگاه برکلی و عضو فعال در جنبش واقعی «آزادی بیان» در آوریل ۲۰۱۸ به دانشگاه



برکلی می‌آید و سخنرانی خواهد کرد. باب آواکیان در بخشی از این برنامه درباره تحریف مفهوم آزادی بیان و دروغ‌های «کریس» رئیس دانشگاه درباره آزادی بیان افشاگری خواهد کرد. باب آواکیان زمانی در این جا، برکلی، سخنرانی خواهد داشت که «کریس» رئیس دانشگاه و مقامات دانشگاه برکلی، آسیب‌های بزرگی به مفهوم آزادی بیان وارد کرده‌اند. با دعوت کردن و تربیون فراهم کردن برای تحریکات اولترا فاشیستی، برای یک فاشیست، تصویر غلطی از آزادی بیان ارائه داده و آزادی بیان را به صورت غلطی به کار گرفته‌اند. به حق و عادلانه است که جلوی آنان گرفته شود. در شرایطی که دانشگاه برکلی با این کار چنین ضربه بزرگی به مفهوم واقعی آزادی بیان وارد کرده، دو رویی و نفاق بسیار بزرگی خواهد بود و آسیب بزرگتری به کاربرد آزادی بیان خواهد بود اگر که مقامات دانشگاه سعی کنند به هر صورت یا شیوه‌ای مانع سخنرانی باب آواکیان بشوند که به این دانشگاه می‌آید تا درباره علم رهایی‌بخش کمونیس‌م، آزادی بیان و رابطه آن‌ها صحبت کند. باب آواکیان درباره آزادی بیان واقعی و انقلاب کمونیس‌تی در آوریل ۲۰۱۸ در این جا صحبت خواهد کرد. این سخنرانی است که باید شنیده شود. باب آواکیان دروغ‌هایی که درباره آزادی بیان گفته شده را رد خواهد کرد. ... دانشجویان با هر دیدگاهی که دارند باید به مسائل خارج از دانشگاه بپردازند. ... جنبش واقعی آزادی بیان و چیزی که باب آواکیان به آن می‌پردازد درباره حق دانشجویان است که بیایند و علیه برتری پنداری

نژاد سفید و فاشیسم و جداسازی صحبت کنند. این به جا نیست که فاشیست‌ها بیایند و افکار بیمارشان درباره برتری پنداری نژاد سفید را در دانشگاه بپراکنند. این چیزی است که اتفاق خواهد افتاد.

اگر می‌خواهید که در این فعالیت شرکت کنید و بخشی از سازماندهی آن باسید بیایید و با من صحبت کنید. اگر می‌خواهید ببینید که این دانشگاه درگیر جنبش آزادی بیان واقعی است، در گروه این سوال است که چه دنیایی امکان پذیر است و به جایی برسیم که دیگر دروغ‌های بزرگ، نامشروع و پراسیب کسانی مثل «مویس پت» که دو هفته دیگر این‌جا سخنرانی خواهد کرد را تحمل نکنیم، کسی که می‌گوید سیاهپوستان به صورت نژادی از سفیدپوستان فرودتر هستند. این ضد علم است، خرافه است، به این افراد تریبون برای ابراز نظر داده می‌شود. چرا ما کماکان چنین چیزی را تحمل می‌کنیم؟ اگر می‌خواهید بدانید که این مسایل از کجا ناشی می‌شود و چطور می‌شود از شر آن خلاص شد، باید به سخنرانی باب آواکیان گوش کنید. من بعدا با بیانیه دیگری درباره رئیس دانشگاه و این‌که این‌جا چه خبر است باز خواهیم گشت ولی الان این را می‌گوییم، چشم‌های دنیا به ما این‌جا در برکلی دوخته شده است.»

نکته اول) سانسار در جلسه‌ای این بحث را مطرح می‌کند که موضوعش دفاع از آزادی بیان و اعتراض به سخنرانی یک فاشیست در دانشگاه برکلی است. یعنی مضمون این میتینگ در چهارچوب فعالیت‌های ضد فاشیستی جنبش رفیوز فاشیسم است و نه میتینگ‌های آر.سی.پی. تی‌شرت‌های رفیوز فاشیسم که بر تن شنوندگان و مجری است و بنرهای رفیوز فاشیسم نشان می‌دهند که میتینگ را رفیوز فاشیسم برگزار کرده است و در چهارچوب آن تشکیلات در حال برگزاری است.

اما سانسار تیلور در این جلسه و در حالی که تی‌شرت رفیوز فاشیسم را بر تن دارد به صراحت از انقلاب کمونیستی و نماینده فکری آن در زمانه ما یعنی باب آواکیان و تشکیلات آن در آمریکا یعنی حزب کمونیست انقلابی صحبت می‌کند. به عبارت دیگر کمونیست‌ها در تشکیلات توده‌ای می‌توانند و باید از ضرورت کمونیسم صحبت کنند. کمونیست‌ها در مبارزات توده‌ای و تشکیلاتی جبهه متحد هم کار تبلیغ و ترویج کمونیستی‌شان را پیش می‌برند و چنین نیست که چون در مبارزه و جنبشی کمتر از انقلاب کمونیستی (در این‌جا درباره آزادی بیان و اعتراض به سخنرانی یک فاشیست) فعالیت می‌کنند پس فعالیت و پیام‌شان نباید کمونیستی بلکه الزاما در چهارچوب‌های غیر کمونیستی باشد. یعنی کمونیست‌ها در تشکیلات توده‌ای هم کمونیست هستند نه سخنگوی سایر طبقات و از جمله بورژوادمکراسی.

نکته دوم) توجه کنیم کمونیسمی که سانسار از آن صحبت می‌کند یک کمونیسم مبهم، شرمنده، رقیق شده و التقاطی نیست که گرایشات غیر کمونیستی مدعی کمونیسم هم بتوانند در آن قرار بگیرند. یا مخاطب را گیج کند که هر کس که خودش را کمونیست می‌نامد پس در چهارچوب همین کمونیسمی است که سانسار از آن حرف می‌زند. او خط تمایز این کمونیسم، بنیان‌گذار و تدوین‌گر آن، ظرف حزبی و تشکیلاتی‌اش و حتی برنامه و سند تدوین شده‌اش برای جامعه آینده (سند پیش‌نویس قانون اساسی برای جمهوری نوین سوسیالیستی در شمال آمریکا) همه را نام می‌برد که مشخص باشد از چه کمونیسمی و از چه انقلابی صحبت می‌کند.

نکته سوم) او با گفتن این جمله که «به‌عنوان نماینده Revcom.us و نویسندۀ روزنامه انقلاب، من خبر بسیار مهمی برای اعلام دارم» در واقع اعلام می‌کند که به پلانفرم مقرر با

متحدین غیر کمونیست‌شان در جنبش رفیوز فاشیسم وفادار است و در این‌جا نه به‌عنوان سخنگوی رفیوز فاشیسم بلکه به‌عنوان یکی از فعالین این جنبش که در عین حال کمونیست و عضو حزب کمونیست است، در میتینگ رفیوز فاشیسم درباره انقلاب و کمونیسم صحبت می‌کند. پس مرزهای جبهه متحدی که با غیر کمونیست‌ها تشکیل داده‌اند را مخدوش نمی‌کند اما پیام کمونیستی‌اش را به مردم ابلاغ می‌کند. در چهارچوبه تشکیلات توده‌ای در حالی که تلاش می‌کند به حداکثر ممکن توده‌ها را حول یک مبارزه مشخص علیه دولت و سیستم متحد کند اما در عین حال پیام کمونیستی‌اش برای جذب توده‌های پیشرو و مشتاق را پیش می‌کشد و آن را سانسور یا پنهان نمی‌کند. نکته چهارم) سبک کار او در تبلیغ و ترویج همان سبکی است که لینن در اثر «چه باید کرد؟» و بعدها باب آواکیان در اثر «چه باید کرد غنی‌شده» و سایر آثارش آن را فرموله کردند. از یک موضوع خاص و مشخص یعنی مبارزه برای آزادی بیان و اعتراض به یک امر مشخص یعنی سخنرانی یک فاشیست در دانشگاه برکلی شروع می‌کند. این موضوع مشخص بخشی از همان جنبش مقاومت علیه فاشیسم در آمریکا و بر انداختن رژیم فاشیستی ترامپ/پنس است. سانسار مخاطبینش را فرا می‌خواند تا در برابر تریبون دادن به یک نژادپرست فاشیست مقاومت کنند. در ادامه می‌گوید ما به بحث نیاز داریم، به بحث واقعی و جدل واقعی و قرار است باب آواکیان در این باره بحث و جدل کند. صرفا به این بسنده نکرده که بیاید مقاومت کنیم نگذاریم فاشیست‌ها در این‌جا صحبت کنند. بلکه علاوه بر این به ضرورت بحث و جدل و در پیش گرفتن روش علمی برای فهمیدن ریشه‌های این معضل یعنی فاشیسم و بازگشت فاشیست‌ها در آمریکا صحبت می‌کند و این سؤال را پیش می‌کشد که «چطور شد دچار چنین وضعیتی شدیم... چه نوع سیستمی این چیزها را می‌پروراند و چه دنیایی امکان‌پذیر است؟». و سپس برنامه سخنرانی باب آواکیان را به این دو سؤال پیوند می‌دهد و مخاطبش را فرا می‌خواند که برای فهم این دو سؤال به علم کمونیسم باب و سخنرانی او نیاز دارد.

سانسار از این هم فراتر رفته و به مخاطبش در یک میتینگ جبهه متحدی علیه فاشیسم می‌گوید در صورت تمایل برای نقش ایفا کردن در سازماندهی سخنرانی باب آواکیان به سانسار رجوع کنند و با او صحبت کنند. یعنی زمینه همکاری تشکیلاتی را هم فراهم می‌کند و باز تأکید می‌کنم همه این‌ها در چهارچوبه میتینگ رفیوز فاشیسم صورت می‌گیرد. در پایان بگویم نمی‌توان در هر سخنرانی و فراخوان در مبارزات توده‌ای همانند این سخنرانی عمل کرد اما این فیلم و سبک کار رفیق سانسار نکات مهمی در مورد خط کمونیست‌ها و چگونگی تبلیغ و ترویج آن‌ها در جنبش‌های توده‌ای دارد که به واقع خط تمایز با هرگونه تفسیر راست یا التقاط بورژوادمکراتیک از آن است. این خط و این سبک کار باید الگوی هر کمونیست واقعی در مبارزات و تشکیلات توده‌ای باشد. در غیر این صورت رویکرد ما به این مبارزات و تشکیلات، رویکردی با استراتژی انقلاب کمونیستی نیست بلکه به قطع در خدمت اهداف سایر طبقات و به‌ویژه بورژوازی قرار گرفته و توده‌ها و پتانسیل آن‌ها را به زیر بال و پر بورژوازی و نمایندگان و سخنگویان آن هدایت می‌کند و این خیانت به مردم و به انقلاب است.

امیدوارم اگر مطلب نادرست یا مبهمی در این نوشته بود، دست‌اندر کاران نشریه آتش و خوانندگان حتما آن را طرح کنند تا زمینه بحث‌های بیشتری در این مورد شود. ■

آذر ۱۳۹۶

لینک فیلم سخنرانی سانسار تیلور:

https://www.facebook.com/tuneintorevcom/videos/1763443897017145/?hc_ref=ARQ0cGN_wlEwhgQeVDbgdVP1FnS1Ru66JGVH9WxAdRh1zo5JDxClX8-vcwKGFLU7b8w

و ۲) دگرگونی‌های سیاسی و روبنایی و فکری، تقسیم‌بندی کرد که با یکدیگر ارتباط داشته و بر هم اثر گذاشته‌اند. رشد مناسبات سرمایه‌داری طی چند دهه گذشته و به‌خصوص در جریان جهش و گسترش روابط سرمایه‌داری در فرایند جهانی‌سازی (گلوبالیزاسیون)، ساختار اقتصادی و روابط اجتماعی و ترکیب جمعیتی و طبقاتی بسیاری از کشورهای پیرامونی و ملل تحت ستم را دچار تغییرات مهم و ریشه‌ای کرده است. مجموعه این دگرگونی‌های زیربنایی به‌لحاظ سیاسی و فرهنگی نیز فاکتورهای جدیدی به معادلات سیاسی کشورها و جوامع افزوده است. در مورد مسئله کرد به‌طور مشخص گسترش روابط سرمایه‌داری در هر چهار پارچه کردستان - به‌ویژه در ایران و ترکیه - بر ساخت اجتماعی و طبقاتی کردستان



معرفی کتاب «نقد جهان اوجالان»

مؤخره:

اندیشه و خط اوجالان به رهایی منجر نمی‌شود، جهان دیگری باید ساخت

نام کتاب: نقد جهان اوجالان

نویسنده: صلاح فاضی‌زاده با همکاری امید بهرنک

ناشر: انتشارات حزب کمونیست ایران

(مارکسیست لنینیست مائوئیست)

سال نشر: چاپ اول آذر ۱۳۹۵

نقد جهان اوجالان عنوان کتابی است که از سوی حزب کمونیست ایران (م ل م) منتشر شد. موضوع کتاب، نقدی همه‌جانبه از موضع کمونیستی نسبت به نظرات و خط سیاسی و ایدئولوژیک عبدالله اوجالان رهبر در حبس پ.ک.ک (حزب کارگران کردستان) است.

کتاب، شامل یک مقدمه و یک نتیجه‌گیری و ۸ فصل مجزا با عناوین متفاوت است. معرفی مقدمه و فصل اول تا هشتم کتاب را در شماره‌های پیشین آتش خواندید. در این‌جا به معرفی بخش نتیجه‌گیری می‌پردازیم.

عنوان این بخش:

اندیشه و خط اوجالان به رهایی منجر نمی‌شود، جهان دیگری باید ساخت

بخش نتیجه‌گیری کتاب به این مسئله پرداخته که دستگاه فکری اوجالان دو ویژگی اساسی دارد: اول ایده‌الیستی و ذهنی است و قادر به بازتاب درست واقعیت نیست و بدون شناخت واقعی از جامعه و جهان نمی‌توان آن را تغییر داد و دوم این‌که رفرمیستی و سازشکارانه است و اساساً تئوری‌سازی اوجالان برای خدمت به این سازش است. در این بخش به بررسی افق طبقاتی اندیشه‌های اوجالان و پ.ک.ک پرداخته شده و این‌که کدام عوامل داخلی و منطقه‌ای و بین‌المللی به رو آمدن و تکوین و گسترش جریان پ.ک.ک پا داد. آن‌چه که در افق برنامه و در متن تئوری و خط و مشی و استراتژی عملی اوجالان و پ.ک.ک و سایر سازمان‌های متحد با آن در جنبش کردستان قرار گرفته است، چشم‌انداز بورژوازی کرد است که هدف دست یافتن به خودمختاری و خودگردانی و استقلال عمل بیشتر در سایه ادغام شدن با روابط تولیدی و مناسبات طبقاتی حاکم بر جمهوری ترکیه و ساختار بورژوا-کمپرادوری آن را دنبال می‌کند. پ.ک.ک، چنان‌که در فصل‌های پیشین کتاب گفته می‌شود، مانند بسیاری از جریان‌ات و احزاب ناسیونالیستی دیگر در قرن بیستم و در شرایط جنگ سرد و جهان دو قطبی با رگه‌هایی از انقلابی‌گری خرده‌بورژوازی پرچم مبارزه عادلانه و برحق با ستم ملی در جمهوری ترکیه را بر افراشت. پ.ک.ک از همان آغاز مبارزه مسلحانه‌اش امیدوار بود با کسب کمک‌ها و حمایت‌های سوسیال-امپریالیسم شوروی، اهداف ملی‌گرایانه‌اش را متحقق کند. اما پس از سقوط شوروی و هم‌چنین در پرتو تحولات عمیق سیاسی و اقتصادی کردستان و ترکیه و خاورمیانه، متعاقب دستگیری عبدالله اوجالان و به‌طور مشخص با آغاز تدوین اسناد دفاعیه‌هایش یک پروسه بورژوا-ناسیونالیستی خالص را در دستور کار خود قرار داد که به‌صورت تئوری‌سازی‌های رهبری آن در نظام مفهومی و ارزشی «مدرنیته دمکراتیک» و «پارادایم جدید آپوئیستی» فرموله شده است. در مرکز این پروسه، دست شستن از سرنگون کردن دولت ترکیه و انکار ضرورت کسب قدرت سیاسی قرار دارد که به‌صورت نظریه‌پردازی پیرامون ملغمه‌های از تئوری‌های آنارشیستی و با هدف رسیدن به توافق و هم‌زیستی با بورژوازی ترک و متحدین بین‌المللی آن و نظریه «کنفدرالیسم دمکراتیک» فشرده شده است. تغییر و تحولات گوناگونی طی سه دهه اخیر در سطح جهان اتفاق افتاده است که عموماً بر خاورمیانه و کردستان و حتی بر جنبش‌های ملی به‌صورت عام نیز تأثیر گذاشته‌اند. به‌طور کلی این تحولات را می‌توان در دو دسته (۱) تغییرات زیربنایی و ساختاری اقتصادی

تأثیرات عمیقی گذاشته است. رشد روابط کالایی، تضعیف نهادها و روابط فئودالی و نیمه فئودالی، افزایش تعداد کارگران و مزدبگیران، مهاجرت روستاییان به شهرها، ورود هر چه بیشتر زنان به روابط اجتماعی خارج از خانه و جذب شدن در بازار کار، افزایش تعداد تحصیل‌کرده‌ها و دانشجویان و نهادهای آموزشی و گسترش دانش و اطلاعات عمومی از طریق شبکه جهانی اینترنت همگی از نتایج رشد روابط سرمایه‌داری در کردستان بوده است که البته پدیده‌های دهشتناک ماهوی این نظام مانند فقر و فلاکت و بی‌کاری و حاشیه‌نشینی و غیره را نیز باید بر آن افزود. این رشد سرمایه‌داری در کردستان با تحولات مهم منطقه و سقوط صدام حسین و پیش از آن تشکیل حکومت خودمختار و سپس دولت نیمه‌رسمی و دوفاکتوی کردی در جنوب کردستان از سال ۲۰۰۳ به بعد، همراه بود. مجموعه این عوامل اقتصادی و سیاسی باعث شکل‌گیری و تقویت قشری از بورژوازی جدید و نوحاسته کرد در منطقه به‌ویژه در شمال و جنوب کردستان یعنی کردستان عراق و ترکیه شد. این بورژوازی به منابع نفتی بالفعل کرکوک و بالقوه دهوک و اربیل امید بسته و تلاش دارد روابط خود را با بورژوازی منطقه، خصوصاً در ترکیه و با شرکت‌های بزرگ تجاری و نفتی - گازی و دولت‌های امپریالیستی و حتی دولت اسرائیل گسترش داده و تقویت کند. بخش مهمی از این قشر در حال گسترش بورژوازی کرد در شمال کردستان از اواخر دهه ۹۰ میلادی و پس از دستگیری اوجالان و شروع پروسه گفتگوی دولت ترکیه با وی، به این جمع‌بندی رسید که با حمایت از پ.ک.ک و مشخصاً شخص اوجالان و روند مذاکرات می‌تواند موضع قدرت‌مندتری در کل ساختار بورژوازی ترکیه به دست آورد. از این رو احزاب رسمی و قانونی کردی مانند حزب صلح و دمکراسی (BDP) و پس از آن حزب دمکراسی خلق‌ها (HDP) در نتیجه وحدت بورژوازی کرد با پ.ک.ک و اوجالان، برای فعالیت علنی و رقابت سیاسی با جناح‌های مختلف بورژوازی ترک تشکیل شدند. رفرمیسم پارلمانی و قانونی احزاب کردی اهرمی در دست بورژوازی کرد است که به‌عنوان مکمل بازوی دیگر این استراتژی یعنی رفرمیسم مسلح پ.ک.ک عمل می‌کند. اگر کوهستان قندیل، مامن و نقطه امید زنان و مردان جوان و عصیان‌گر کرد است، احزاب قانونی دست‌آویز و تجلی آرمان‌های ناب بورژوازی کرد و طبقات میانه و متوسط جامعه کردستان هستند.

زاویه دیگری از تحولات مهم منطقه که بر روند حرکت پ.ک.ک و جنبش کردستان تأثیر گذاشت، تغییرات سیاسی و ژئوپولیتیکی خاورمیانه طی دو دهه اخیر است. پس از سقوط بلوک شرق،

پ.ک.ک و متحدینش و سپس قدرت گرفتن داعش در این کشور ابعاد وسیعی به خود گرفت. رهبران پ.ی.د و پ.ک.ک هرگز تمایلشان برای نزدیکی هر چه بیشتر به آمریکایی‌ها و دیگر قدرت‌های امپریالیستی را پنهان نکردند و به جنگ ائتلاف آمریکا و متحدینش علیه داعش به صورت یک فرصت برای نزدیکی هر چه بیشتر به امپریالیست‌ها نگاه می‌کنند. در واقع رهبری پ.ک.ک سعی دارد از توان نظامی، قدرت بسیج‌کنندگی، پایه اجتماعی‌اش و اخیراً منطقه آزادشده روزناوا را به‌عنوان برگ‌های برنده برای مشارکت در رقابت‌های منطقه‌ای و سهم گرفتن از روابط قدرت موجود استفاده کند.

اما خط و مشی و استراتژی اوجالان و پ.ک.ک فقط از تغییر و تحولات سیاسی و اقتصادی بین‌المللی متأثر نشد بلکه دگرگونی‌های عرصه تفکر و نظریه‌های سیاسی، فلسفی و اجتماعی در سطح جهان طی سه دهه اخیر نیز به اندیشه‌های اوجالان راه یافت و بر پ.ک.ک و جنبش کردستان تأثیر گذاشت. با شکست سوسیالیسم در چین و سپس فروپاشی شوروی و بلوک شرق، یک کارزار تبلیغاتی و سیاسی عظیم و گسترده از سوی راست جهانی و ایدئولوگ‌ها و رسانه‌های آن علیه کمونیسم و انقلاب به راه افتاد با این مضمون که «کمونیسم شکست خورده است و سرمایه‌داری و لیبرالیسم حقانیت خود را به اثبات رسانده و راهی جز پذیرش نظام سرمایه‌داری وجود ندارد». این هجمه وسیع تبلیغاتی - سیاسی علیه کمونیسم توانست بخش اعظم جریان‌های ریزپوینست و طرفدار بلوک امپریالیستی شرق و همچنین تعدادی از روشنفکران انقلابی و سابقا چپ را نیز با خود متحد کند یا به شکل غیر مستقیم بر آنان تأثیر بگذارد. این بخش عمدتاً به شکل ضدیت با مارکسیسم و گسترش ایده‌های پست‌مدرنیستی، پساساختارگرایانه، انارشیمیستی، نسبیت‌گرایی فرهنگی، جریان‌ات سیاست هویتی و معجونی از ایده‌های بورژوا-دمکراتیک تبارز یافت. وجه اشتراک تمامی این گرایش‌ها به ظاهر چپ و رادیکال، انحلال دست‌آوردهای نظری و عملی علم کمونیسم و جنبش پرولتری، رد تئوری مارکسیستی دولت و انکار ضرورت کسب قدرت سیاسی و ارائه درک‌های ایده‌آلیستی و شبه‌آنارشیستی در رابطه با مسأله قدرت سیاسی و پیش‌گذاشتن یک درک ذهنی و فرا طبقه‌ای از دمکراسی بود. اوجالان برای تئوریزه کردن پارادایم جدیدش و نظریه کنفدرالیسم دمکراتیک تقریباً از تمامی این گرایش‌ها استفاده کرد و معجون چند رنگی از این ایده‌ها را از فیلتر ناسیونالیسم کردی عبور داد و آن را با تعابیر دینی و عرفانی و اسطوره‌ای نیز مخلوط کرد. هسته اصلی تفکر التقاطی اوجالان، ضدیت با علم مارکسیسم و ایدئولوژی انقلابی آن بود. نظریه کنفدرالیسم دمکراتیک و مدرنیته دمکراتیک محصول چنین التقاط و ترکیب غیر انقلابی، غیر علمی و واپس‌گرایانه‌ای است.

در پاراگراف پایانی کتاب نوشته شده:

«کردستان، کردستان خسته از ارتجاع و امپریالیسم و سرمایه، متنفر از فنودالیسم و پدرسالاری و دین، زخم خورده از خیانت و دروغ و سازش، کردستان رنگین به خون شهیدان و مبارزات مردمش، استوار و سربلند از شورش‌ها و سرهلدان‌ها به رغم تمامی تغییر و تحولات گوناگون و با وجود قدرت یافتن گرایش‌ها و نیروهای ناسیونالیستی و کمپرادوری و ارتجاعی هنوز هم پتانسیل انقلابی و مبارزاتی عظیمی را در اعماق جامعه‌اش حمل می‌کند. هنوز هم کارگران و زحمت‌کشان، دهقانان و بی‌چیزان، زنان و مردان جوان و دانشجویان و دانش‌آموزان انقلابی کرد رویای یک جامعه عاری از ستم و تبعیض و بهره‌کشی، یک جامعه ساخته شده از آزادی و برابری و حق تعیین سرنوشت و همزیستی آزادانه خلق‌ها را در سر می‌پرورانند. برای تحقق این آرمان، برای به فعلیت در آوردن پتانسیل دگرگونی‌خواهی جوانان کردستان، برای جامعه عمل پوشاندن به آرزوها و شور و شوق‌های مردم باید انقلاب و کمونیسم و نه کم‌تر از آن را به شعار و خواست و ایدئولوژی و آگاهی و آرمان و هدف شمار هر چه بیشتری از توده‌های مردم کردستان و دیگر مناطق ایران و کل منطقه و جهان تبدیل کرد. باید به راه انداختن جنبش مردمی برای انقلاب سوسیالیستی و تدارک برای جنگ انقلابی خلق را به دغدغه روز و شب پیشروان توده‌ها در همه جا تبدیل کرد. باید انترناسیونالیسم پرولتری و نغمه رهایی‌بخش و جهان‌شمول آن را به راهنمای عمل و افق دید و آهنگ زبان و طنین فریاد و آتش مسلسل توده‌های مردم در کردستان و سراسر جهان تبدیل شود. کردستان را چنین جنبش و جنگ و انقلابی می‌باید...»

«آتش»

توازن قوا در میان امپریالیست‌ها و قدرت‌های بزرگ به نفع امپریالیسم آمریکا تغییر کرد. اما این مسأله سراغ‌از دور جدیدی از رقابت میان قدرت‌های امپریالیستی و شکل‌گیری تضادهای جدید و بلوک‌بندی‌های تازه در میان آن‌ها بود. آمریکایی‌ها برای پیشی گرفتن از رقبای مانند روسیه، چین و اتحادیه اروپا تلاش دارند تا با طرح «خاورمیانه جدید»، سلطه و هژمونی سیاسی و نظامی خود در این منطقه را تثبیت و بازسازی کنند. در این طرح، نقش ترکیه به عنوان قدیمی‌ترین متحد استراتژیک آمریکا و ناتو در منطقه بسیار حائز اهمیت است و آمریکایی‌ها کوشیده‌اند از طریق ایجاد تغییرات و اصلاحات مهم در ساختار اقتصادی و سیاسی جمهوری ترکیه، این کشور را به یکی از نقاط اتکای خود و کل نظام سرمایه‌داری امپریالیستی در منطقه تبدیل کنند. اصلاحات و تغییرات در هیئت حاکمه و ترکیب بورژوازی ترکیه عمدتاً شامل فعال و شریک کردن جناح جدیدی در بورژوازی بود که به برآمدن و قدرت‌یابی حزب عدالت و توسعه (AKP) منجر شد. این حزب و دولت رجب طیب اردوغان قرار بود الگویی از وحدت اسلام سیاسی و بورژوازی و نئولیبرالیسم برای دولت‌های اسلامی بورژوازی در طرح خاورمیانه جدید باشد. برای تبدیل شدن ترکیه به ژاندارم منطقه و یک قدرت تأثیرگذار منطقه‌ای، این کشور به ثبات اقتصادی و سیاسی بیشتر نیاز داشت و به همین دلیل مسأله کردها و تضاد دولت ترکیه با پ.ک.ک برای ایالات متحده اهمیت پیدا کرد. بنابراین شریک کردن بورژوازی کرد در بخشی از ساخت قدرت در ترکیه یکی دیگر از خطوط اصلاحات و برنامه‌های امپریالیسم آمریکا در این کشور بود. این طرح مستلزم برخی رفرم‌های اجتماعی و فرهنگی در رابطه با موقعیت و وضعیت کردها در ترکیه بود که آزادی زبان و آموزش زبان کردی یا راه‌اندازی برخی رسانه‌های فرهنگی و خبری کردی را در بر می‌گرفت. اما باید توجه کرد این اصلاحات بورژوازی هرگز به‌معنای از بین رفتن ستم ملی در کردستان نیست و کماکان ستم ملی علیه کردها و دیگر ملل تحت ستم یکی از ارکان مهم دولت بورژوازی در جمهوری ترکیه و سایر مناطق کردستان در ایران، عراق و سوریه است.

نقش بورژوازی کرد در منطقه به‌ویژه در دولت اقلیم کردستان البته از سطح گسترش روابط با بورژوازی ملل غالب فراتر رفته و به سطح همکاری‌های اقتصادی، سیاسی و نظامی - امنیتی با دولت‌های امپریالیستی نیز رسید. فتودال - کمپرادورهایی چون عشیره و خاندان و حزب بارزانی و طالبانی مدت‌ها است به متحد سیاست‌های امپریالیسم آمریکا در عراق تبدیل شده‌اند و جنبش کردستان عراق و توان نظامی و مردمی آن را به پیاده نظام امپریالیست‌ها و مجری بالقوه سیاست‌های آن‌ها در عراق تبدیل کرده‌اند. عبدالله اوجالان این تغییر فاز امپریالیستی در مسأله کرد بعد از جنگ کویت و سپس سقوط صدام و تشکیل دولت خودمختار کردی در جنوب کردستان را دریافت و از آن به «چاره‌یابی مسأله کرد بر اساس مدرنیته‌ی کاپیتالیستی» نام برد. (اوجالان ۱۳۹۱: ۱۰۲-۱۰۳) اما او هم‌زمان دریافت که به این مسأله می‌تواند به‌عنوان یک فرصت برای پ.ک.ک و کل بورژوازی کرد در شمال کردستان (کردستان ترکیه) نیز نگاه کند. او در کتاب نقشه راه می‌نویسد:

همزمان با جایگزینی هژمونی ایالات متحده آمریکا در عراق، اقدامات سنتی گلابدوی ناتو در مورد کردستان و کردها یعنی زمینه‌تداوم متدهای کنترا-گرایی به شکل سابق به میزان زیادی تضعیف شد. تنش مابین جمهوری ترکیه و ایالات متحده آمریکا که ناشی از موضع‌گیری در برابر پ.ک.ک و دولت فدرال کرد - عراق - بود در سال ۲۰۰۷ و هم‌زمان با توافق واشنگتن وارد مرحله‌ای نوین شد. می‌توان درک کرد که در برابر دست کشیدن پ.ک.ک از مبارزه مسلحانه، توافقی کلی در ساختار دولت-ملت بر مبنای راه‌حل‌های اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی که در آن‌ها راه‌حل نظامی نقش اساسی را بر عهده ندارد، حاصل شد... (همان ۱۰۲-۱۰۳)

به همین دلیل به‌رغم قرار گرفتن نام پ.ک.ک در لیست کذایی «سازمان‌های تروریستی» ایالات متحده و اتحادیه اروپا، رهبران شاخه‌ی غربی ک.ج.ک یعنی حزب اتحاد دمکراتیک (پ.ی.د) از سال ۲۰۰۶ به بعد به صورت رسمی و غیر رسمی با مقامات وزارت خارجه آمریکا مشغول مذاکره و گفتگو شدند. این مسأله به‌ویژه پس از گسترش جنگ داخلی در سوریه و شکل‌گیری مناطق آزاد شده در روزناوا توسط

افشای بزرگترین دروغ‌هایی که علیه کمونیسم ساخته شده است

در اوضاع کنونی، یکی از رادیکال‌ترین مبارزات انقلابی علیه سرمایه‌داری، روشن کردن «ترازنامه واقعی کمونیسم و انقلاب سوسیالیستی» است. به مناسبت صدمین سالگرد پیروزی انقلاب اکتبر در روسیه تحت رهبری لنین، حزب انقلابی آمریکا در نشریه «انقلاب» دست به افشای بزرگترین دروغ‌های ساخته شده علیه کمونیسم زد. در زیر افشای «دروغ شماره ۴» را ترجمه کرده و در اختیار خوانندگان نشریه آتش قرار می‌دهیم.

دروغ شماره ۴: کمونیسم شکلی از توتالیتاریسم (تمامیت‌گرایی) است. آدولف هیتلر و ژوزف استالین در پی تحمیل سلطه «تام و تمام» بر جامعه بودند و این کار را از طریق سرکوب هر جنبه از زندگی جامعه و فرد و ایدئولوژی کنترل فکری انجام می‌دادند.

تئوری «توتالیتاریسم» (تمامیت‌گرایی) کمونیسم را با فاشیسم مترادف می‌کند... دیکتاتوری پرولتاریا را با حاکمیت فاشیستی یکسان می‌پندارد... و استالین و هیتلر را از یک جنس می‌داند. این تئوری، هیچ نیست مگر تحریف بیمارگونه واقعیت. اتحاد جماهیر شوروی، آن زمان که سوسیالیستی بود (از سال ۱۹۱۷ تا اواسط سال‌های ۱۹۵۰) و آلمان نازی (۱۹۳۲-۱۹۴۵) در کلیه جوانب کلیدی مانند، نظام اقتصادی، ساختارهای سیاسی و اجتماعی، اهداف و جهان‌بینی رهبری، قطب راهنمای ایدئولوژیک هر یک، طرق و راه‌های جامعه و تجربه زندگی مردم این جوامع، تفاوت صد و هشتاد درجه با یکدیگر داشتند. تئوری توتالیتاریسم مبتنی بر دروغ‌های شاخدار، تحریف‌روش‌ها، اهداف، تاریخ و تجربه واقعی انقلاب کمونیستی است. این تئوری، آلمان نازی را از پایه‌های سرمایه‌داریش، جدا می‌کند و عاجزانه روی پای امپریالیسم لیبرال دمکرات می‌افتد و آن را به عنوان عالی‌ترین نقطه‌ای که جامعه بشری می‌تواند به آن دست یابد پرستش می‌کند و می‌گوید، همه باید به سوی این «قله» حرکت کنند. این تئوری، جنایت‌های هولناک و ضد انسانی امپریالیسم و استثمار وحشیانه صدها میلیون نفر در اعماق نظام سرمایه‌داری را پنهان می‌کند.

با نفوذترین اثر به اصطلاح «آکادمیک» که تئوری «توتالیتاریسم» را ارائه داده است، اثری است به نام «سرچشمه‌های توتالیتاریسم» به قلم هانا آرنست. باب آواکیان در کتاب «دموکراسی: آیا به جامعه‌ای بهتر از آن نمی‌توان دست یافت؟» به طرز نافذ هانا آرنست را نقد کرده و غیر علمی بودن تئوری توتالیتاریسم را تشریح می‌کند و نشان می‌دهد که این تئوری در خدمت به چه برنامه‌ای است.

درواقع آماج اصلی تئوری توتالیتاریسم، کمونیسم است. عمده عملکرد ایدئولوژیک این تئوری، تحریف انقلاب کمونیستی، القای تصویری شیطانی از کمونیسم و تلاش برای آشتی دادن مردم با همین جهان مملو از وحشت‌ها است.

بباید نگاهی به واقعیت‌ها بکنیم.

واقعیت شماره یک: شوروی و آلمان نازی دارای خاستگاه‌ها و سیستم‌های حاکمیت طبقاتی متفاوت بودند.

- شوروی سوسیالیستی، محصول یک انقلاب توده‌ای، محصول شورش میلیون‌ها نفر علیه جنگ جهانی اول که ویرانی و کشتار ترسناکی به بار آورد و علیه جامعه‌ای سرکوبگر و ستمگر بود. انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ تحت رهبری حزب بلشویک (کمونیست)، طبقه حاکمه و نخبگان سرمایه‌داری - امپریالیستی را سرنگون کرد و در جنگ داخلی (۱۹۱۸-۱۹۲۰) که پس از آن آغاز شد، بازمانده قدرت سیاسی - نظامی آن طبقات را درهم شکست. انقلاب، ساختارهای حکومتی نوین و دیکتاتوری پرولتاریا را آفرید. انقلاب، استثمارشوندگان و ستمدیدگان پیشین را در اتحاد با اکثریت عظیم جامعه، قدرتمند کرد تا عهده‌دار مسئولیت عظیم‌تر اداره جامعه شوند. جامعه سوسیالیستی نوین، تغییرات و غلیان اجتماعی - فرهنگی را تشویق و به جلو راند.

- هیتلر و جهان‌بینی نازی، عروج دوباره امپراتوری آلمان بود که می‌خواست شکست آلمان در جنگ جهانی اول در سال ۱۹۱۸ را با انتقام‌جویی جبران کند و مدعی «خلوص نژادی» آلمانی‌ها بود. طی سال‌های دهه ۱۹۲۰ هیتلر یک پایه اجتماعی توده‌ای ارتجاعی و نژادپرست را تحت فرماندهی خود بسیج و سازماندهی کرد. در نهایت، برنامه‌اش مورد حمایت بخش‌هایی از طبقه حاکمه سنتی سرمایه‌دار - امپریالیست آلمان قرار گرفت. حاکمیت نازی بر پایه‌های سرمایه‌داری صنعتی - مالی توسعه یافته آلمانی ساخته شد و هیتلر نخبگان اقتصادی - نظامی حاکم را پشت برنامه تبدیل آلمان به قدرت امپراتوری معظم و مسلط جهان متحد کرد. حاکمیت فاشیستی، توده‌های مردم را از کوچک‌ترین حقوق محروم کرد، برخی قشرها را به‌عنوان زباله‌های اجتماعی دسته‌بندی کرد و سرکوب و کنترل وحشیانه‌ای به راه انداخت که با سرکوب کمونیست‌ها آغاز شد!

واقعیت شماره ۲: دو نظام اقتصادی بنیاداً متفاوت

- انقلاب در شوروی راه را بر اولین اقتصاد سوسیالیستی برنامه‌ریزی شده باز کرد. برخلاف سرمایه‌داری، این اقتصاد طبق اصول تولید برای نیاز اجتماعی عمل می‌کرد و نه طبق سود در فرماندهی - نیازهای مادی و فرهنگی مردم را تأمین می‌کرد و کارگران و دهقانان را در موقعیت‌های مسئولیت قرار می‌داد. منابع، به‌طور آگاهانه و نقشه‌مند برای توسعه یک اقتصاد همه‌جانبه تخصیص داده می‌شدند. توسعه جهانی و استثمار جهانی یا مستعمره کردن مردم و مناطق مختلف جهان، نه قوه محرکه نظام اقتصادی شوروی بود و نه هرگز به دنبال آن بود. اتحاد شوروی نوین، حق تعیین سرنوشت ملل را به رسمیت شناخت، از مبارزات خلق‌های تحت استعمار و تحت سلطه امپریالیسم حمایت کرد و به آن‌ها یاری رساند.

- اقتصاد آلمان تحت حاکمیت هیتلر، نظام مالکیت سرمایه‌داری و کنترل و استثمار کار مزدی را حفظ و تقویت کرد و آن را تبدیل به یک اقتصاد میلیتاریزه آدمخوار نمود. دولت امپریالیستی آلمان به دنبال آن بود که از طریق تصرف کشورها، جنگ و غارت، کنترل منابع و نیروی کار، بخش اعظم اروپا و ماورای اروپا به زیر سلطه خود درآورد.

واقعیت شماره ۳: یکی بشریت را از زنجیرهای ستم رها و دیگری زنجیرهای ستم را محکم کرد

الف. زنان در جامعه شوروی و در آلمان

- برنامه حکومت نازی، منکوب کردن تام و تمام زنان بود. نازی‌ها زنان را از نیروی کار بیرون راندند و برنامه‌شان تبدیل زنان به مادران باردار و فرمانبردار سرزمین پدری بود. شعار حکومت نازی برای زنان «آشپزخانه، بچه، کلیسا»^۱ بود. «ژل مدل» یا الگویی که در مدیای دولتی، نظام آموزشی و در فرهنگ تبلیغ می‌شد، مرد «آریایی» بود؛ یعنی، یک مرد پدرسالار و جنگ‌سالار نژادپرست.

- موضع شوروی، رهایی زنان بود. در دهه ۱۹۲۰ و دهه

۱۹۳۰، جامعه شوروی سنت‌ها و الگوهای جنسیتی سنتی که زنان را برده می‌کرد، از جمله قانون شریعت را به چالش گرفت. حق طلاق و حق سقط جنین قانونی به سهولت در دسترس بود. در هیچ جامعه دیگری و در هیچ برهه تاریخ، مساله ریشه‌کن کردن ستم بر زن تا این حد، برجسته نشده بود. زنان در شمار بزرگ و بی‌نظیر به نیروی کار پیوستند که از مراقبت‌های پس از زایمان و تسهیلات مهد کودک برخوردار بودند. تلاش‌های عظیمی شد تا در میان ملل اقلیت، مراقبت‌های پس از زایمان بهتر شود. اما در اواسط دهه ۱۹۳۰ حکومت با مشاهده خطر فزاینده جنگ، نیاز به تثبیت جامعه را دید و در این راستا، برخی اقدامات اجتماعی رادیکال را واژگون کرد و منع سقط جنین یکی از آن‌ها بود. این یک عقب‌گرد تاسف‌بار بود. اما زنان کماکان، نقش مهمی در حیات سیاسی، اقتصادی و فرهنگی جامعه بازی می‌کردند.

ب. خلوص نژادی در مقابل برابری چند ملیتی/چند نژادی

- **هدف حکومت نازی برقرار کردن یک آلمان به اصطلاح «آبر نژاد» و استیلای آن بر اروپا و شرق بود.** این حکومت، فقط آلمانی‌هایی را که به اصطلاح «نژاد خوب» داشتند برای تولید مثل مناسب می‌دانست. سیاست اجتماعی نازی‌ها این بود که آلمانی‌های به اصطلاح «نژادپرست» (مثلاً، معلولین، هم‌جنس‌گرایان و غیره) را از طریق عقیم‌سازی و محرومیت از درمان و بهداشت از بین ببرد. در نهایت، دولت نژادپرست نازی برنامه نسل‌کشی مردم یهود در آلمان و اروپا و دیگر گروه‌های قومی و ملی را پیش گذاشت. هیتلر داستانی جعلی در مورد توطئه بلشویکی/کمونیستی و مردم یهود ساخته و تبلیغ می‌کرد و در پی انهدام هر دو بود.

- **شوروی سوسیالیستی اولین دولت چند ملیتی براساس برابری ملل بود.** این دولت، تنوع قومی را ارزشمند دانسته و آن را تبلیغ می‌کرد. علیه «عظمت‌طلبی روس» کارزار راه می‌انداخت. مناطق خودمختار برای ملل اقلیت به وجود آورد. درحالی‌که قبلا، این ملل حتی حق استفاده از زبان خود را در مدارس و زندگی سیاسی نداشتند. اما در دولت شوروی از این حقوق بهره‌مند شدند.

در شوروی سوسیالیستی، رهبری محلی و بومی تقویت می‌شد و برای شکوفایی فرهنگ ملل اقلیت تلاش می‌شد. دانشمندان و معلمین شوروی، افسانه نژادهای «برتر» و «پرست‌تر» را پاره پاره کردند. در هیچ کجای جهان چنین کاری نشده بود. در همان زمان، در ایالات متحده آمریکا جداسازی نژادی و عظمت‌طلبی نژاد سفیدپوست، قانون حاکم در مملکت بود؛ لینچ سیاهان امری معمول بود و یهودیان همواره در معرض تبعیض قرار داشتند. شوروی سوسیالیستی، پیگرد و آزار مردم یهود را متوقف کرد. باید گفت: آقاییان و خانم‌های «توتالیتاری» شما خوب می‌دانید که اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی در جنگ جهانی دوم، تنها کشوری بود که فعالانه جان شمار عظیمی از مردم یهود را نجات داد. در جنگ جهانی دوم، ارتش سرخ شوروی به هر نقطه از اروپای شرقی وارد شد، یهودیان را نجات داده و تحت حمایت خود گرفت. اما ارتش آلمان نازی، با ورود به هر نقطه، دست به قتل عام یهودیان زد. این یک واقعیت انکارناپذیر است: دویست هزار یهودی لهستانی به علت ورود ارتش سرخ شوروی به لهستان در سال ۱۹۴۹ و در دست گرفتن کنترل آن کشور، از هولوکاست آلمانی نجات یافتند.

واقعیت شماره ۴: در اتحاد شوروی «اردوی مرگ» وجود نداشت

در سال‌های ۱۹۳۶-۱۹۳۸ خطر تهاجم بزرگ آلمان به شوروی در حال افزایش بود. دولت سوسیالیستی، عملیات پلیسی برای ممانعت از نفوذ ضد انقلاب به راه انداخت. آماج این کارزارها بیش از اندازه بزرگ شد و در جریان آن، حقوق مردم لگدمال شد و بی‌گناهان زیادی دستگیر و اعدام شدند. (ما در مورد دلایل و درس‌های این واقعه در نوشته دیگری در مورد استالین، به این واقعه خواهیم پرداخت). اما در شوروی، هرگز «اردوی مرگ» موجود نبود. این ادعا که استالین «میلیون‌ها» نفر را اعدام کرد، افسانه خالص است. هیچ گروه قومی هرگز آماج انهدام نبود و

هیچ ملتی آماج حبس توده‌ای قرار نگرفت (یعنی، آن‌طور که امروز در ایالات متحده در رابطه با آمریکایی‌های آفریقایی‌تبار انجام می‌شود).

واقعیت شماره ۵: چه کشوری نقش تعیین‌کننده را در شکست هیتلر بازی کرد؟

اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی و آلمان نازی سرمایه‌داری-امپریالیستی در تخاصم مرگ و زندگی با یکدیگر قرار داشتند. یکی از مشکلات جدی تئوری توتالیتاریسم، در مترادف کردن هیتلر و استالین، نادیده گرفتن همین واقعیت است. در سال ۱۹۴۱، آلمان به اتحاد شوروی حمله کرد. جنگ عظیم فتح و ویرانی آلمان علیه شوروی، در تاریخ بشر دیده نشده بود. هیتلر برای سربازانش روشن کرده بود که برای پیشبرد یک جنگ نابودکننده تام و تمام علیه شوروی باید کلیه اصول انسانی را دور بریزند. **بار اصلی جنگی آلمان نازی را اتحاد شوروی بر دوش کشید.** تحت رهبری استالین، ارتش سرخ شوروی و مردم شوروی نه تنها با شجاعت این تهاجم را شکست کردند. هزینه این جنگ برای شوروی، جان باختن ۲۶ میلیون نفر از مردم آن از جمله ۱۱ میلیون سرباز، بود.

واقعیت شماره ۶: دو شیوه تفکر متفاوت

کمونیسم یک علم است. کمونیسم، انترناسیونالیستی است. در کمونیسم، پژوهش علمی-تعلقی و کسب درک علمی-تعلقی در مورد واقعیت، الزامی است. هدف کمونیسم، تغییر واقعیت موجود و آفریدن جهانی است که از استثمار و ستم آزاد است و این امر را بر پایه وجود پتانسیل واقعی در جهان برای ایجاد چنین دنیایی و با تکیه بر مبارزه آگاهانه بشریت تحت ستم و همه کسانی که آرزوی ایجاد چنان جهانی را دارند، پیش می‌برد. درحالی‌که...

جهان‌بینی نازی پایه در مفاهیم «خاک و خون» آلمانی، خلوص نژادی، برتری مردان، نفرت از تفکر نقادانه و تحقیر آن و ضدیت کامل با خرد داشت.

نتیجه‌گیری کنیم:

تئوری توتالیتاریسم، به لحاظ محتوای فکری توخالی است و مبتنی بر شواهد تجربی نیست. **یک پاره‌گویی پر نفوذ است که لطمات عظیمی زده است.** اتهام «توتالیتاریسم» علیه کمونیسم این است که کمونیسم یک «ایده‌آل تخیلی است که تبدیل به جنون شد». این تئوری، مهره‌های مهم در زرادخانه ایدئولوژیک بورژوازی علیه کمونیسم است و اعلام می‌کند: از انقلاب کمونیستی دوری کنید، به دنبال جهانی که بنیاداً متفاوت و بهتر از جهان کنونی است نروید، تلاش نکنید ارزش‌ها و تفکرات مردم را به سمت بهتر، تغییر دهید و اگر چنین کنید، اوضاع بدتر خواهد شد و رویاها تبدیل به کابوس خواهند شد. پس، زنده باد وضع موجود. ■

«آتش»

پیشنهاد برای مطالعه:

- باب آواکیان، *دموکراسی: آیا به جامعه‌ای بهتر از آن نمی‌توان دست یافت؟* ۱۹۸۶. به‌ویژه فصل ۶ تحت عنوان: *تئوری توتالیتاریسم و نقش سیاسی آن.*

- باب آواکیان فیلم سخنرانی ۲۰۰۳، *انقلاب: چرا لازم است، چرا ممکن است و برای چیست؟* به‌ویژه بخش سوم تحت عنوان: *آیا کمونیسم توتالیتاریسم است؟*

- ریموند لوتا، مصاحبه ۲۰۱۴. «انقلاب کمونیستی و راه واقعی به سوی رهایی: شما نمی‌دانید آن چه در مورد کمونیسم می‌دانید ... به فارسی تحت عنوان «تاریخ واقعی کمونیسم» به شکل کتاب، در سایت حزب کمونیست ایران (م.م) موجود است.

- باب آواکیان، ۳ دسامبر ۲۰۰۶، *سه جهان اینترنتیو. ترجمه فارسی با همین عنوان در سایت حزب کمونیست ایران (م.م) موجود است.*

پانوش:

1. Hannah Arendt, *The Origins of Totalitarianism.*

2. "Kitchen, children, church"